

## افغانیا ر دند

### اوایل ورود

به قول نظام الدین احمد اہل آنجا در قلعه را بروی سلطان کشیدند و بعد از جنگ و تردد بسیار قلعه مفتوح گشت (۱) منات بت سومنات را بعد از فتح شکستند و به چهار حصه تقسیم کردند. یکی را به غزنین فرستادند و در مدخل مسجد بزرگ گذاشتند یک حصه دیگر مقابل در ورودی قصر سلطنتی گذاشته شد. حصه سوم و چارم به مکه و مدینہ ارسال شد. سلطان از راه سند و منصورہ به غزنی برگشت (۲) را جمع به غنائمی کہ در این جنگ بدست مردم غزنی افتاد تاریخ الفی می نویسد: علاوه بر آنچه با تراتراج شهر بدست عسکر افتاد، باندازه ای طلا و جواهر و اشیای قیمتی نصیب سلطان شد کہ هیچ پادشاهی نمی توانست بآن برابری کند (۳) سفر سومنات آخرین سفر مهم سلطان بود. بعد از این یک جنگ دیگر با جت ها در مجاورت ملتان کرد (۱۷۵۴/۱۰۲۶م) و بسال ۴۲۱ (۱۰۳۰م) به عمر ۶۲ سالگی چشم از جهان پوشید.

### نظری به شخصیت و دورہ محمود

محمود، مانند اکثر رجال تاریخ، در معرض تمجید و انتقاد مورخین بعد قرار دارد. اشخاصی کہ راجع باو اظهار نظر کرده اند از هر نوع می باشند. طرفداران او بسیار جدی و همچنین مخالفین او سخت، سرسختند. مورخین مسلمان مخصوصاً از عظمت در بار (۴) عدالت و رعیت پروری او تعجب می کنند (۵) و عده ای هم اندکی مبالغه کرده او را در شمار اولیاء اللہ (۶) و خلفای بزرگ اسلام، امیر المؤمنین عمر (رض) و عمر بن عبد العزیز می گردانند. (۷) سرسخت ترین مخالف او عملیات او را در هند غارتگری می شمارد (۸) عده ای هم هستند کہ او را عسکر می شمارند.

(۱) طبقات اکبری چاپ نول کشور ص ۹

(۲) H.J. Gaverh: Tabaqat-i-Akari ص ۳۸

(۳) Elliot Dowor: History of India

(۴) گردیزی، زین الاخبار، چاپ تهران ۱۳۱۵ ش، ص ۶۴

(۵) حمد اللہ - ستوری، تاریخ گزیده، چاپ لندن، ۱۹۱۰ م ص ۳۹۹

(۶) Sultan Mahmud of Ghazna M. Nazim چاپ کمبریج ۱۹۳۱

(۷) نظام الملک، سیاست نامه چاپ بمبئی

(۸) ویل دورانت، تاریخ تمدن، کتاب اول، ترجمه مهر داد مهرین

و به قول آنها عسکر در اجرای نقشه هایش مجاز است (۱). احوط در اینجا اختیار اعتدال است سلطان نه آن بود و نه این؛ اودارای استعداد سرشار و صفات پسندیده زیادی بود، و علا و تانوع نظامی فوق العاده داشت. قدرتش مغلوب نشدنی بود و آرزوهایش بی آرام در واقع می توان او را یکی از مقتدرترین پادشاهان ایشیا دانست (۲).

فتح سلطان محمود، و امپراطوری غزنه، در حقیقت فصل تازه ای را در روابط بین هند و افغانستان باز کرد و به آمیزش جدید مدنیت هندو افغانستان منتهی شد که آنرا مدنیت اسلامی هند میگویند. محمود یکی از فاتحین بزرگ تاریخ است؛ راست است که بدین خودش بسیار پاینده است و میخواهد آنرا در هند انتشار دهد. اما مقصد واقعی او تا سیس امپراطوری بزرگی بود که علاوه بر سلطنت خود و افغانستان آنروز شامل هند، ایران، ماوراءالنهر، و حتی ممالک شرق نزدیک نیز باشد او می خواست اتحادی از این ممالک بدور تحت غزنی تشکیل دهد. (۳) اما گاهی هم در علت حمله ب فکر دیگری می افتمیم که اصلاً نمیتوانیم آنرا نادیده بگیریم، چه بسا که این علت می تواند علت العلل باشد. سلطان می خواست سلطنتش را توسعه دهد و دربار مجلل داشته باشد و مردم او مرفه زندگی کنند. برای رسیدن با این منظور البته، باید بنیه اقتصادی تقویه شود و ثروت سرشار با اختیار باشد، این ثروت در کجا می تواند بدست بیاید؟ از غزنی؟ غزنی در آن وقت ها شهر بسیار کوچک بود و منابع اقتصادی آن برای تشکیل طرح های سلطانی چون محمود، کوچک از طرف دیگر هند در مجاورت حکومت او ثروت هنگفتی با اختیار داشت و سلطان هم می توانست از آن استفاده کند.

دلیل و قومی عظمت سلطان در این است که می توانست هم راجل عسکرنی باشد و هم فاتح و در عین حال و علوم و ادبیات را تشویق کند (۴). یونیورسیتی در غزنه تأسیس کرد و کتب بسیار دقیق را در کتابخانه آن جمع نمود (۵). دانشمندان را از گوشه های

(۱) Nehru glimpses of world History چاپ لندن جنوری ۱۹۴۶ ص ۱۵۵ (۱)

(۲) Tara Chand: A Short History of Indian People 2nd Edition ص ۱۰۵ (۲)

(۳) Afghanistan, Vol. VI, No. 1 (۳)

(۴) Elphinstones History of India p. 333 (۴)

(۵) Introduction to the excavation of Ghazni Alessie Bombachi ص ۴ (۵)

مختلف مملکت به پایتخت جمع میگرد. برون دانشمند انگلیسی، او را ر بایند دار باب فضیلت میداند (۱) موزه ای هم جهت تحقیقات در رشته های طبیعی ساخت و مبلغ زیادی را وقف نگهداری آن نمود. مقداری را هم برای معاش استادان و مدر معاش محصلین تخصیص داد. معادل بیست هزار دینار در سال به غرض کمک به دانشمندان پایتخت اختصاص داده شده بود. از علما طوری تشویق عمل آمده بود که هر عالمی از هر جا بود بدر بار غزنه روی میآورد. کمتر درباری در شرق دیده شده است که اینهمه دانشمند در آن جمع باشد.

ذوق سلطان در معماری شایسته تقدیر است. او شهر کوچکی مانند غزنی را به شهری واقعی و بالاتر از آن مرکز هنر و مدنیت تغییر داد. مسجدی را در پایتخت خودش اساس گذاشت. که بنام عروس الفلک معروف بود. در ابتدا، وقتی سلطان بکار ساختن عمارات عالی دست زد. غزنی در هنرهای دستی تعریف نداشت. یکی از جغرافیه و یسان عرب، در قرن ۵، المقدسی میگوید: مردم غزنی در کنده کاری روی چوب مهارت دارند. خانه های آنها از چوب ساخته می شود و آنرا با چیزی مانند موزا نیک که از شیشه ساخته شده زینت میکنند. به قول بعضی سلطان در ساختن عمارات عالی از ماتهورا رقنوج الهام گرفت (۲). شاید این احتمال در محل خودش صحیح باشد. اما نفوذ مملکت های مفتوحه دیگر را هم نمی توانیم در هنر معماری غزنی نادیده بگیریم. مخصوصاً آنکه سبک اسلامی در آن نسبت به سبک های دیگر بارز تر است. اینجا متن عتبی را از قول جرباذ قانی راجع به مسجد عروس الفلک نقل می کنیم: (۳) «... و آنرا با انواع الوان و اصباغ چون عرصه باغ یارا ستند و چون روضه ربیع بر نقش بدیع کردند، چنانکه چشم در آن خیره میگشت و عقل در آن حیران میماند». به قول عتبی چوب مورد ضرورت این مسجد را از هند آوردند و سنگ مرمری که نرم تر از دست د ختر بود در آن بکار بستند. محراب مسجد از طلا ساخته شده بود و آنرا جواهر نشان کرده بودند. متأسفانه این تعریف ها و امثال آن نمیتواند بطرز معماری دوره محمود دلالت کند. با وجود این می تواند دلیل سلیقه خوب سلطان در فن معماری باشد.

(۱) A literary History of Persia, II, 1951, p 95

(۲) الفستین: هنری آف اند باس ۳۳۴.

(۳) جرباذ قانی، در ترجمه تاریخ بیهقی چاپ تهران ص ۴۱۹ - ۴۲۰

اینکه سلطان به ادبیات علاقه داشت گمان می کنم بقدری واضح است که هر نوع بحث در آن تحصیل حاصل باشد. وجود چارصد شاعر در دربار، خود ذوق سرشار ادبی سلطان را میرساند. علاوه بر این خود او هم شعر میگفت و تا اندازه ای معلوم شهرت داشت. عوفی در لباب الالباب نمونه اشعار او را نقل می کند. کتابی را هم باو نسبت میدهند که تعریف المفروع نام دارد. این کتاب را از کتابهای مهم فقه می شمارند. (۱) عسجدی در یکی از قصاید خود، در مدح سلطان، باین رساله اشاره کرده میگوید:

بر دادن صلوات کتابی بکرد شاه - چون آنکه بو حنیفه کتاب صلوات کرد.  
میگویند سلطان حس مؤلّیت بسیار شدید داشت. همیشه سعی میکرد رعایا آرام باشد. داستان سرایان اسلامی روایت میکنند: با تر شکایت زنی که بدست دزدان افتاده بود، برای از بین بردن دزدان اقدامات جدی بعمل آمد. زن دیگری از عامل نیشابور شکایت نمود، عامل از وظیفه اش بر طرف شد. او را تا زیانه زدند. هنگام قحط سالی خراسان در ۴۰۱ (۱۰۱۰ - ۱۱) سلطان کوشید غله را بین رعایا تقسیم کنند و تا حد امکان از زحمت ایشان بکاهد. (۲) این حس مؤلّیت و نگرهبانی از جان و مال رعایا تنها شامل حال رعایای مسلمان نبود، بلکه سکنه غیر مسلمان امپراطوری غزنه نیز تا مین مالی و حیاتی داشتند. هیچوقت شنیده نشده است که هندی را جز در جنگ یا محاصره قلعه بکشد. (۳)

بار خود خونریزی هائیکه در جنگها رخ میداد سلطان ظالم و خونخوار نبود. ظلم و بیرحمی که در دربارهای آنوقت عام بود به شخص او دیده نمی شد، مجازات های سنگین و غیر انسانی را مورخین باو نسبت نمیدهند.

از نظر جسمانی سلطان متوسط القامه، متناسب الاعضاء و ورزش کار بود. اما داغ آبله صورتش را بدتر کیب ساخته بود (۴)، و از همین جهت است که میگویند میگوید صفای باطن، عیب زشتی صورت او را بردارد ابن الاثیر، معذالك، از قول الصابی نقل میکنند. که محمود صورت نیکو داشت و سفید چهره بود. (۵)

(۱) حاجی خلیفه در کشف الظنون ج ۲، ۳۲۷ به استناد از امام مسعود بن شیبان.

(۲) محمد ناظم: سلطان محمود آف غزنه ص ۱۵۶.

(۳) الفنستن هستری آف اندیاس ۳۳.

(۴) سیاست نامه ص ۴۰ و حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده ص ۳۹۵.

(۵) ابن الاثیر ج (۹) ۲۸۴

از لحاظ هند حمله سلطان ارباب و روداست و آغاز کار، نه دوره استقرار و استحکام .  
 این کار اخیر الذکر بعد ها بوسیله محمد غوری آغاز و توسط جانشینانش انجام شد .  
 تسلط او بر یک قسمت هند مطلبی بود تازه بطوری که حدود و ثغور آن را درست تعیین  
 نکرده بودند . محمود ، اری یارق را بجهت نایب الحکومه و فرمانده قوای نظامی  
 مقرر کرده بود . با وجود این حمله او بر هند از نگاه سیاسی دارای اهمیت خاص میباشد .  
 هر چند هند در سرتاسر کشور از این حملات متأثر نشد و قلب مملکت از حمله  
 سلطان مصئون ماند اما ضعف و خرابی اوضاع را در هند شمالی روشن ساخت .  
 آثار بیرونی بر وضع آشفته هند شمالی و خرابی اوضاع سیاسی آنجا روشنی بیشتری  
 میاندازد . حملات پیهم از جانب غرب عناصر تازه ای را در اقتصاد و افکار محدود هند  
 وارد ساخت . از همه مهمتر با این حملات اسلام داخل هند گردید . هر چند این دین  
 مقدس در ۳۰۰ سال قبل با این مملکت آمده بود اما در آنوقت ها تنها از راه  
 تبلیغ بود نه توأم با حمله . در نوبت دوم چون انتشار دین با قدرت نظامی یک جا بود  
 هندی ها مقابل آن عکس العمل نشان دادند .  
 نباید فراموش کرد که در هند مذاهب مختلف مرسوم بود ، هر چند دین هندو  
 با اشکال مختلف آن بر ادیان دیگر تفرق داشت . علاوه بر دین جینی و بودا ، که  
 در هند آنوقت کم کم از بین میرفت مذهب یهود و نصاری نیز در آن جا وجود بود  
 و هر دو بین ادیان مملکت برای خود مقامی کسب کرده بود . عیسویان سوریه  
 و نسطوری در هند جنوبی مقیم بودند و مانند هر شخصی خود را هندی میدانستند .  
 وضع یهودی ها هم به همین متوال بود . جا معه که چکی هم از زردشتی ها وجود داشت .  
 همچنان مسلمان ها قسمت های شمال غرب و سواحل جنوبی مملکت را اشغال کرده بودند .  
 محمود بجهت یک فاتح وارد هند شد و پنجاب را یکی از ایالات غزنی ساخت . با وجود این  
 میخواست مردم را طرفدار خود سازد . در امور داخلی و وضع زندگی آنها مداخله نمیکرد .  
 بعضی از آنها را به عهده های عالی نظامی مقرر کرده بود . در واقع آغاز عمل بزرگی در دوره  
 محمود دیده می شد ، این عمل عبارت بود از تأسیس یک امپراطوری که بعدها صورت گرفت .  
 پس از مرگ محمود ۶۰ سال دیگر گذشت و حمله تازه یا توسعه اراضی مغتوحه  
 بوقوع نه پیوست ، تا آنکه بزرگ مرد دیگری از افغانستان ، شهاب الدین غوری ،  
 ظهور کرد و غزنی را بدست آورد و جانب لاهور و از آنجا هم بطرف دهلی پیشرفت .

## جانشینان محمود

پس از مرگ محمود بین دو پسرش محمود و مسعود بر سر جانشینی اختلاف روی داد. میگویند محمود میخواست محمد جانشین او باشد و از همین جهت هم مسعود را به همدان فرستاده بود (۱). به قول بعضی محمود میخواست، مسعود حکومت خراسان، عراق و فارس را بدست داشته باشد و محمد سلطنت غزنی و هند را بدست بگیرد. (۲) اما قول اول مرجح است. محمد که هنگام وفات پدر خود تر خود را به پایتخت رساند (۳) و از وقوع استفاذه کرده به کمک بعضی از رجال اعلان سلطنت نمود. مسعود که از واقعه خبردار شد بآعجله جانب غزنی حرکت کرد (۴) بین راه بعضی از امرای پدر او ماندند، باو پیوست. طرفداران محمد چون دیدند رفیق آنها نمی تواند به سلطنت برسد او را بزنند و بکشند و به برادر او پیوستند. مسعود در این وقت به هرات رسیده بود. این اطاعت متاسفانه برای آنها فایده نکرد. مسعود بعضی از آنها را کشت و عده دیگری را هم مجبوس ساخت. محمد بیچاره را کور کردند و مسعود او را با خود به بلخ برد. مسعود سعی نکرد فعالیت های پدر را تعقیب کند پس از تخت نشینی اری یارق، نایب الحکومه زمان پدر را در پنجاب، اخصار کرد. این شخص زکبار افسرهای محمود بود و احتمال میرفت پنجاب را از دولت مرکزی، غزنی جدا کند. اری یارق به جرم زیاده ستانی و ظلم و تعدی متهم بود. او در حوزة ماموریت خود بقدری قوی بود که گمان نمیرفت امر مسعود را اطاعت کند و در باور حاضر شود. وقتی هم به غزنی آمد دسته بزرگی از سپاه هندی همراه داشت. در آنجا میخواست از راه آشنائی با درباریان مدتی تحقیق اجراءات خود را به تعویق اندازد (۵)

(۱) رجوع کنید به Lt Clonel Sir wolsely Haig در The Cambridge History

Sir H. Elliot: III Vol. of India چاپ کمبریج ۱۹۲۸ و جوامع الحکایات در:

History of India سن ۱۹۰-۱۹۱.

(۲) بیضاوی در نظام النوار یخ.

(۳) امیر علی بن ارسلان یکی از خویشاوندان سلطان محمود، محمد را از مرگ پدر مطلع

ساخته و از او خواهش کرده بود به غزنی بیاید. محمد در این وقت در کوزگانان سر می برد.

(۴) طبقات ناصری می نویسد مسعود حتی بهمین یک ذکر نام او در خطبه با نام محمد

اکتفا میکرد اما در این قول محل تا مهل است.

(۵) سن ۳۶ - ePoole: Mediaeval India

(۶) کمبرج هستری آف اندیا ص ۲۸

اما وزیر زرنگ، احمد حسن میمندی کار او را ساخت. روزی در باده نوشی او را گرفتار کرد و جزئیات امر را با اطلاع سلطان رساند. سلطان امر داد اورا توقیف کنند، لشکر هندی سعی کرد امیر خود را نجات دهد. این سعی آنها بجائی نکشید و بایشان خبر داده شد که جزئی ترین اقدام به مرگ افسر آنها منتهی خواهد شد افسر جدیدی که بر آنها تعیین میگردد هیچوقتى به ضرر آنها نخواهد بود. باین ترتیب افسر های سلطنتی توانستند دارائی منقول، خزاین و بالانراز همه اسناد او را ضبط کنند. مطالعه اسناد خلاف ورزی های نایب الحکومه پنجاب را روشن ساخت. او را به غور فرستادند و در همانجا بقتل رساندند.

مسعود روز پنجشنبه ۸ جمادی الثانی سال ۴۲۲ هـ (۲۳ می ۱۰۳۱) وارد غزنی شد. مردم از او حسن استقبال کردند روز دیگر بر تخت پدر نشست و بارعام داد. بر خلاف مشوره درباریان امر داد بخشش ها تیرا که برادرش هنگام رسیدن به سلطنت کرده است دو باره مسترد کنند.

وضع امپراطوری، چون دست توانای محمود از آن برداشته شده بود بسیار خراب بود، و وضع پنجاب نسبت به جاهای دیگر خرابتر. پس از احضار اری- یارق تا اینوقت نایب الحکومه جدیدی برای آنجا تعیین نشده بود. بعضی از امرار که جهت تحقیق اجراءات و ضبط دارائی امیر معزول فرستاده بودند نتوانستند مخالفت خویشاوندان و طرفداران او را از میان بردارند. مسعود بین درباریان شخصی را که برای این کار مناسب بداند نمی یافت. بالاخره با اندکی تردید احمد نیا لتگین، خزانه دار زمان پدر در نایب الحکومه پنجاب مقرر کرد.

هنگام تقرر حسن میمندی وزیر سلطان باو هدایت داد که در امور سیاسی و موضوع مالیات مداخله نکند و این کارها را به شخص دیگری که متصدی امور اداری است بگذارد. باین ترتیب وظیفه او تنها از نوع نظامی بود، هیچ دخلی بامورملکی نداشت. علاوه براین در وظیفه ملکی و نظامی يك پست دیگری هم در ایالت پنجاب موجود بود و آن عبارت است از رئیس ضبط احوالات. او امر سلطان دوزرا، باین شخص ابلاغ می شد و او وظیفه داشت که جزئیات وقایع را در محل ماموریت خود بحکومت مرکزی اطلاع دهد. (۱) بدو نایب الحکومه ملکی و نظامی هدایت داده شده بود که وقایع هند را به تفصیل بنویسند تا دولت غزنه بتواند

بان‌ها جواب‌های صریح و واضح بدهد. اشخاص مشتبه دربار را نیز به امیر نایب‌الحکومه بپند فرستاد و تا کید کرد که آنها را زیر نظر بگیرد. آنها مجاز نبودند با عساکر در لاهور بیامیزند، برای اینکه از خود سری و یسرای جدید جلوگیری شود به گر و گان بدربار نگه داشتند.

احمد نیا لتکین (۱) بمجرد ورود به هند با ابوالحسن علی متصدی امور اداری و مالی آن مملکت مخالف شد. اصلاً تخم این مخالفت را حسن میمندی کاشته بود و آن از اینجهت بود که وی با احمد و ابوالحسن هر دو مخالفت داشت دلیل مخالفت او هم این بود که سلطان ماضی محمود به هر دو آنها (احمد نیا لتکین و ابوالحسن) علاقه داشت. احمد در حضر و سفر در خدمت سلطان بود. بیپقی او را شبه‌الناس بسلطان میدانند (۲) و سلطان به لیاقت و کفایت ابوالحسن هم بقدری اطمینان داشت که او را الا بق مقام وزارت میدانست و گاهی میگفت: «تا کی ناز این احمد؟ (حسن میمندی) نه چنان است که کسان دیگر نداریم که وزارت ما بکنند» (۴) بیپقی میگویند قبل از آنکه احمد به هند برود با او فهمانده شده بود، که از ابوالحسن، که در آنوقت هادر لاهور بود، تمکین نکنند. از این کار منظور باطنی او این بود که بین این دو شخص مخالفت برخیزد و این مخالفت به ضرر هر یکی از این دو باشد در واقع بفتح میمندی بوده است.

احمد که غالباً عادات امیر ماضی محمود در او دیده می‌شد نمی‌توانست تنها به اداره همان يك ايالت کوچک، پنجاب، قانع باشد، او میخواست ساحه امپراطوری را بیشتر بطرف شرق، جانب حوزه رود گنگ، توسعه دهد به کمک قوای لاهور جانب بنارس پیشرفت، و با اصطلاح لینپول بنارس با جنگل معاقدش (۵)، بدست سلطان اقتاد بیپقی راجع به شهر و معاقد آن اینطور می‌نویسد: «شهری دو فرسنگ در دو فرسنگ و آبهای بسیار و لشکر از بامداد تا نماز دیگر بیش مقام نتوانست کرد که خطر بود و بازار بزازان و عطاران و گوهر فروشان، و از این سه بازار ممکن نشد بیش غارت کردن، لشکر تو نگر شد چنانکه همه زروسیم و عطر و جواهر یافتند و بمراد باز گشتند»

(۱) دکتر فیاض نیا لتکین، بتقدم (ی) مفروض بر (ن) می‌نویسد و بقول او بنا بکفه خوارزمی در مفاتیح بنیا لتکین عنوان جانشینان بعضی از ملوک ترک بوده است (نار بیخ بیپقی چاپ دکتر فیاض ص ۲۶۷) (۲) ایضاً ص ۴۰۱ (۳) کذا ص ۲۶۷.

(۴) Medieval India ص ۴۱.